

هو العليم

کیفیت ترتب حوادث در عالم تکوین و نحوه نزول مشیت خداوند

بیان مقدمات

سلسله دروس خارج اصول فقه - فی البداء و الجبر و
الاختیار و القضاء و القدر - جلسه یکصد و هفتم

استاد

آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی

قدس الله سرّه

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

در جلسات گذشته عرض شد که برای بداء باید در سه محور صحبت شود؛ آیات قرآن، سنت و روایت، برهان فلسفی و قواعد عقلی، ولی ما بحث راجع به قواعد عقلی و برهان فلسفی را بر آن دو مقدم کردیم [که] از نقطه نظر افاده و استفاده - نه از باب ارزش آن دو - ارجح و أقدم باشد، که آیات قرآنی است، از باب مقدمیت؛ مقدمه علمیه.

مقدمات لازم برای بیان کیفیت ترتب

حوادث در عالم تکوینی و نحوه نزول و

اراده مشیت خدا

برای این مسئله که مسئله کیفیت ترتب حوادث

در عالم تکوینی و نحوه نزول و اراده مشیت خدا

است باید چند مقدمه عرض شود؛ که البته ما در این

مقدمات خیلی نمی مانیم، از جهت اینکه خیلی از این

مسائل به نحو مبسوط یا به نحو اجمال در مسائل

فلسفی بحث شده اند؛ اما در اینجا ناچاریم که یادی

از آنها کنیم و مروری بر آن مسائل داشته باشیم.

مقدمه اول: ترتب عوالم وجود بر یکدیگر

از نظر علّیت و معلولیت

مقدمه اوّل: ترتّب عوالم وجود بر یکدیگر از

نقطه نظر علّیت و معلولیت است. شکی نیست که

عوالم وجود تقدّم طبعی و تقدّم علّی بر یکدیگر

دارند، عالم ماده طبعاً و معلولاً از عالم مثال متأخّر

است و همین طور [عالم مثال] نسبت به عالم ملکوت

و همین طور تا به مقام اراده و مشیت حق برسد.

نحوه این ترتّب به این شکل است که هر کدام از این

مراتب وجودی برای مرتبه مادون علت هستند یعنی

نفساً به ملاحظه قاعده سنخیت بین علت و معلول و

به ملاحظه عدم امکان طفره و به ملاحظه آن امکان

ذاتی و فقر ذاتی و استعدادی و احتیاج معلول به

علت، هر کدام از این مراتب وجودی، وجود بال غیر

دارند به واسطه علت مافوق که مرتبه مافوق وجودی

آنها است. و این مسئله در فلسفه ثابت شده است بر

این اساس بعضی از حکما قائل به عقول عشره شدند

که همین حکایت از سلسله مراتب طولیه در نزول

اراده و مشیت خداوند متعال در عوالم کثرت می کند.

به نحوی که اگر کل عالم ماده بخواهد تکوّن پیدا کند
 لازمه اش این است که قبل از آن، عالم مثال تکوّن پیدا
 کرده باشد؛ یعنی مثالِ این عالم ماده، تکوّن پیدا کند
 و قبل از اینکه مثال ماده تکوّن پیدا کند باید قطعاً
 ملکوت این مثال تکوّن پیدا کرده باشد و قبل از
 ملکوت باید جبروت و لاهوت، تمام اینها تکوّن پیدا
 کنند تا اینکه به اراده و مشیت حق برسد. مشیت و
 اراده حق بدون اینکه این سلسله مراتب طولیه در
 اینجا انجام شوند، تکوّن پیدا نمی کند.

لازمه تکوّن عالم ماده

و راجع به یک نکته در اینجا استطراداً صحبت
 می شود که اگر هر چیزی بخواهد در عالم ماده پیدا
 شود و تحقق پیدا کند قطعاً باید از عالم بالاتر این
 مطلب انجام بگیرد و این طور نیست که تحقق آن
 شیء در خود همان عالم ماده یا عالم مثال بدون
 توجه به عوالم مافوق باشد. در معجزه انبیاء و اولیاء
 و کرامات اولیاء من باب مثال وقتی که حضرت عیسی
 علی نبینا و آله و علیه السلام خلق طیر می کند به

مصدق آیه شریفه ﴿وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ
 كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ

طَيَّرَ رَأْيًا بِإِذْنِي^۱ این نفخی که حضرت عیسی می‌کند و گل را متبدّل به طیر می‌کند، آیا فقط یک امر مادی در اینجا تحقق پیدا کرده است؟! نمی‌توانیم این حرف را بزنیم چون خلقت طیر مساوق با خلقت نفس طیر است و نفس چون مجرد است، بنابراین از حیطة ماده به دور است. حضرت عیسی در عالم ماده و ظاهر - اگر بتواند کار زیادی انجام دهد - فقط هیکل طیر را می‌تواند درست کند؛ مانند بعضی از افراد که قالب درست می‌کنند و یا بچه‌ها که فرض کنید شکل و شمایل حیوانی را ترسیم می‌کنند و تجسیم می‌کنند، این تصرف در ماده به وسیله ماده است؛ ولی صحبت در این است که این طیر دارای نفس می‌شود، دارای روح می‌شود، نفس حیوانی پیدا می‌کند که از مقوله مجردات است، روح حیوانی پیدا می‌کند که از مقوله مجردات است، این دیگر با ماده سازگار نیست.

^۱ سوره مائده (۵) آیه ۱۱۰. مطلع انوار، ج ۱۲، ص ۱۸۷:

«و در آن زمانی که تو از گل مثل صورت پرنده‌ای می‌ساختی به اذن من، و پس از آن در او می‌دمیدی و بدین جهت آن گل دمیده شده به اذن من به صورت پرنده‌ای به پرواز در می‌آمد!»

این طور نیست که حضرت عیسی - بنا بر اقوال بعضی ها که طبعاً صحیح نیست - روحی را که وجود دارد و در عالم سرگردان است و نفسی را که وجود دارد و سرگردان است، آن نفس و روح طیر را در یک قالب ماده قرار می دهد، این طور که نیست. آیه شریفه در اینجا بر خلاف این حاکم است، می فرماید:

﴿وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي﴾ ﴿٢٠﴾

او می دمی، دمیدن یعنی اراده و مشیت، اراده و مشیت تو به خلق نفس و خلق روح تعلق می گیرد، نه اینکه روحی در آنجا هست و آن را ضمیمه این می کنی. این طور نیست که طیری قبلاً فوت کرده است و اجزایش از بین رفته است ولی حضرت عیسی می داند کجا است، آن روح را می آورد و اراده می کند و خلقی را هم از گل درست می کند و این دوتا را باهم آشتی و انس و الفت می دهد! همان طوری که این کار را در قبرستان و در احیاء موتی انجام می داد، در قضیه احیاء موتی، نفسی بوده است و روحی وجود داشته است؛ قبلاً اینها در این دنیا زندگی می کردند، بعد از این دنیا رفتند، هزار سال یا دوهزار

سال از عمرشان گذشته است و دیگر این بدن خاک شده است و رماد شده است؛ بعد ایشان سه کار انجام می‌دهد: کار اوّل اینکه بدن درست می‌کند؛ چون بدن خاک شده است و استخوان پودر شده است، این معجزه اولی. معجزه دوم اینکه آن روحی که به این بدن متعلق بوده است و الآن در عالم مثال و عوالم دیگر گرفتار است را به این بدن ملحق می‌کند. آن وقت معجزه سوم این است که زمین را هم می‌شکافد، چون مرده که نمی‌تواند به زمین شاخ بزند و از داخل زمین بیرون بیاید، طبعاً او باید زمین را هم کنار بزند تا او بتواند خارج شود؛ پس ایشان در اینجا سه کار انجام می‌دهد. این سه کار درست است و در این بحثی نیست؛ یعنی تصرف ایشان در آن روح و در آن نفس مربوط به عالم مجردات است، آن دو کار دیگر مربوط به عالم ماده است؛ حالا بحث راجع به عالم ماده هم خواهد آمد؛ ولی در هر صورت دو کارش مربوط به ماده است و یکی از آن مربوط به مجردات است که شیئی را که موجود است در قالب مادی و در حیات دنیوی دوباره برمی‌گرداند؛

ولی صحبت این است که ایشان کار دیگری که انجام می دهند و معجزه‌ای که دارند این است که اصلاً روح درست می کند و روح می سازد!

تلمیذ: در همان احیاء موتی؟!

استاد: نه خیر در این آیه شریفه ﴿وَإِذْ تَخْلُقُ مِنْ

الطِّينِ كَهَيِّ الطِّيرِ بِإِذْنِي فتنفخ فيها فتكون

طی راراً بإذنی﴾ در اینجا روح درست می کند، روح

می سازد ﴿فتنفخ فيها فتكون طی راراً بإذنی﴾ الآن

که حضرت عیسی این عمل را انجام می دهد، ما باید در

اینجا ببینیم که این مسئله چگونه است؟ این مسائل

خیلی دقیق هستند و در قضایا و مسائل ما خیلی به درد

می خورند، إن شاء الله این مسئله بعداً در قاعده «النفس

جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء»^۱ خیلی کارگشا و

مشکل گشا است و آن عرض همیشگی که ما داریم بر

اینکه هر چیز و هر پدیده و حادثه‌ای در عالم ثوابت،

ثابت است،^۲ در آنجا می آید و کمک می کند.

^۱ الحکمة المتعالیة، ج ۸، ص ۳۴۷. جهت اطلاع بیشتر به معاد شناسی، ج ۳، ص ۱۲۹ رجوع شود.

^۲ جهت اطلاع بیشتر به معاد شناسی، ج ۶، ص ۹۸ - ۱۰۷ رجوع شود.

تبیین کیفیت تَکَوُّنِ معجزه

به طور کلی آنچه را که ما از معجزات انبیاء و اولیاء و ائمه علیهم السّلام مشاهده می کنیم این است که در کارهایی که انجام می دهند، این طور نیست که چیزی قبلاً وجود داشته باشد؛ بلکه نفس اراده آن ولیّ، - چه نبی باشد چه امام علیه السّلام باشد یا شخصی باشد که بتواند امور غیر عادی را انجام دهد - بر خلق ارواح و نفوس تعلّق می گیرد و این مسئله بسیار مهمی است. وقتی که نبی می خواهد این مسئله را انجام دهد، چه می کند؟! یعنی چه اِعمال و چه اقدامی از او سر می زند که نفس طیر در عالم خارج تحقق پیدا می کند؟!!

به عبارت دیگر اگر در کار پیغمبر یا حضرت عیسی علیه السّلام دقت کنیم و از او سؤال کنیم که شکم و نفس و سینهات را باز کن تا ما آن داخل را ببینیم که تو چه کار می کنی؟ وقتی که گِل درست می کنی با چشمان می بینیم که یک مشت خاک را برمی داری و با آب ضمیمه می کنی و شکل درست می کنی؛ این مسئله مهمی نیست، خودمان هم

می‌توانیم شاید از او هم بهتر بتوانیم مثلاً مقداری نقش و نگار به آن بدهیم و این تبدیل به یک گنجشک بسیار زیبایی شود، در این حرفی نیست؛ ولی صحبت در این است آنجایی که دست ما کوتاه است اینجا است، آن دمی که بر او می‌دمد و نفس پیدا می‌کند چیست؟ باید ببینیم که آن از کجا آمده است و چه عملی در آنجا انجام گرفته است؟ بله در اینکه معجزه است حرفی نداریم، همه چیز معجزه است؛ ولی بالأخره معجزه یک حساب و کتابی دارد، حالا اگر همین‌طور بگوییم که معجزه است و رد شویم کارمان را راحت کرده‌ایم؛ اما اگر بخواهیم در کار این بزرگان و انبیاء فضولی کنیم بالأخره باید ببینیم که چه مسئله‌ای انجام می‌گیرد که نفس در اینجا تحقق پیدا می‌کند، روح در اینجا تحقق پیدا می‌کند، این مطلب است.

بازگشت این قضیه به همین است که وقتی یک نبی می‌خواهد عملی را انجام دهد عمل اعجازی را انجام دهد، همان کاری را می‌کند که اراده و مشیت خداوند بر جریان آن فعل و کار بخواهد در عالم خارج تحقق پیدا کند. من باب مثال اگر قرار بر این

باشد که زیدی بخواهد در اینجا درست شود به چه نحوی درست می‌شود؟ مشیت و اراده خداوند بر این است که یک حسنی در اینجا به سن بلوغ می‌رسد یک صغری هم این طرف به سن بلوغ می‌رسد این دو با همدیگر ازدواج می‌کنند و به واسطه ازدواج نطفه منعقد می‌شود و کم‌کم این مراحل را طی می‌کند تا اینکه ﴿وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾^۱ در اینجا تحقق پیدا کند و ﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ أَلْخَالِقِينَ﴾^۲ در خارج مصداق پیدا کند، این کار انجام می‌شود.

این سلسله‌ای که الآن در عالم خارج به نحو طبیعی انجام می‌گیرد به مصداق ترتب عوالم بر یکدیگر و ترتب معلول بر علت و سلسله علل، تمام اینها به اراده و مشیت حق، از عالم اراده و مشیت تا عالم ماده، باید سلسله‌وار انجام بگیرد؛ یعنی باید عالم لاهوت در جبروت، جبروت در لاهوت یا به عکس - بعضی‌ها جبروت را بالاتر می‌دانند -

^۱ سوره حجر (۱۵) آیه ۲۹.

^۲ سوره مؤنون (۲۳) آیه ۱۴.

لاهوت بعد جبروت، پایین تر می آید و به ملکوت
 می رسد، هم ملکوت سفلی داریم و هم ملکوت علیا
 داریم، عالم سفلی همان عالم مثال و برزخ است، و
 از آنجا تنازل پیدا می کند، در همه اینها زید درست
 می شود، روح زید درست می شود و نفس زید
 درست می شود و وقتی که به ﴿ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا
 ءَاخِرَ﴾ می رسد، در آنجا واقعاً زید، زید است، زید
 در عالم مثال دارای نفس است، دارای روح است،
 به طوری که اگر شما چشم داشته باشید اصلاً واقعاً
 نفس و روح زید را می بینید و آثارش را می بینید،
 گرچه در شکم مادر است؛ ولی شما مشاهده می کنید
 و فعل و انفعال او را در عالم مثال تصور می کنید. این
 برای تمام سلسله علل و معلولی است که باید تحقق
 پیدا کند تا اینکه ﴿ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا ءَاخِرَ﴾ در
 اینجا به وجود بیاید.

حالا کاری که نبی می کند چیست؟ کاری است
 که از همین جا میان بُر می زند یعنی بدون اینکه عوالم
 جبروت و لاهوت و ملکوت را بخواهد طی کند، از
 همین جا در مثال یک تصرف می کند و یک مثال
 درست می کند، همان طور که ما یک صورت نقاشی

می کشیم و به دیوار می چسبانیم، او هم یک نفس زید درست می کند و او را در عالم مثال می اندازد، وقتی که نفس زید را درست کرد و در مثال انداخت یک جسم ماده هم درست می کند این را هم در عالم ماده می اندازد، آن مثال را از آن طرف می کشد و به این ماده می چسباند ﴿فَتَكُونُ طَيَّرًا بِإِذْنِي﴾ آیا این طور است؟! اینکه طفره می شود؛ ما گفتیم که بنا بر قاعده علیت و معلولیت امکان ندارد یک نفس مجرد بدون اراده و مشیت حق از عالم اراده یک دفعه چند پله نردبان را رد کند و یک دفعه در این پله آخر ظاهر شود.

اگر یک روح و نفس بخواهد تحقق پیدا کند باید مقام اراده و مشیت حق انجام گیرد، آیا مقام اراده و مشیت حق این است که طفره باشد؟! طفره محال است؛ فرض کنید امری که بخواهد در عالم خارج تحقق پیدا کند یک مرتبه بخواهد بدون آن سلسله مراتب باشد [این محال است]. چون فرض ما بر این است که علت متقدم بالطبع به معلول است و عالم مادون متأخر بالطبع نسبت به عالم مافوق خودش

است؛ بنابراین کاری که ولیّ می‌کند - چه امام و چه پیغمبر یا غیر این دو - این است که از آن بالا کار را درست می‌کند و پایین می‌آید یعنی تمام این جریانی که باید مثلاً در طیّ مدت ده سال، در طیّ مدت بیست سال، در طیّ مدت صدسال انجام بگیرد همهّ اینها را به طرفة العینی از آن عالم انجام می‌دهد تا به اینجا برسد.

حالا در بعضی از اوقات خود او بر این سلسله مراتب اشراف دارد و عنایت دارد، در بعضی از موارد هم این اشراف و عنایت را ندارد. یعنی در بعضی از موارد که در اکثر موارد است، فاقد علم است و در بعضی از موارد عالم به علم است و شاعر به علم است. در بعضی موارد علم به علم دارد؛ ولی در اکثر موارد علم به علم ندارد. کار را انجام می‌دهد ولی نمی‌داند که این کاری را که الآن انجام می‌دهد، مقهور یک عقل کُلّی مافوق او است و اراده و مشیت آن عقل کُلّی مافوق تعلّق گرفته است که الآن این را انجام می‌دهد والاّ اگر او نبود انجام نمی‌داد، او خیال می‌کند که الآن توانسته است تصرف کند، این خیالی که الآن توانسته است تصرف کند، غافل از این است

که فعل او چه مسائلی را گذرانده است تا الآن از دریچهٔ نفس او در خارج تحقق پیدا می‌کند. نسبت به این قضیه غافل است؛ مگر آن کسی که جمیع این مراتب را طی کرده باشد و او علم به علم دارد، یعنی علم دارد به این عملی که الآن انجام می‌دهد که این عمل او از کجا نشئت می‌گیرد و به کجا منتهی می‌شود که این اختصاص به انبیاء دارد و اختصاص به ائمه دارد و اختصاص به کُمَلین از اولیاء دارد و الاً من باب مثال کارهایی را که افراد ناقص می‌کنند، کارهایی را که بعضی از مرتاض‌ها می‌کنند، کارهایی را که بعضی از صلّحا می‌کنند مثلاً حمد می‌خواند مریض شفا پیدا می‌کند، حمد می‌خواند حتی ممکن است مُرده زنده شود، حتی ممکن است احیاء اموات و اینها شود، در این موارد خود او هم نمی‌داند که چه می‌کند، می‌گوید که حمد خواندیم و خوب شد! اگر از او پرسیم که چه کار کردی؟! می‌گوید که والله من هم نمی‌دانم من فقط حمد خواندم و او هم خوب شد!

واقعاً هم نفس او این را خوب کرده است؛ یعنی

نفس صالح او مریض را شفا داده است؛ ولی علم به علم ندارد. نمی‌داند که چه مسائلی در اینجا انجام شد تا اینکه نفس او توانست این را انجام دهد، چه مسائلی از عالم بالا به پایین آمد و در نفس او مستقر شد تا از دریچهٔ نفس او این عمل انجام گرفت، او علم به علم را ندارد.

این نسبت به آن قضیهٔ مجردی که گفتم تا اینکه قضیه روشن شود، فعلی هذا تمام آنچه را که در عالم وجود تحقق پیدا می‌کند باید يك سلسله‌مراتبی را طی کند که آن سلسلهٔ مراتب عبارت است از مراتب عالم وجود. اگر بخواهد عالم ماده‌ای باشد باید مافوق عالم مثالی باشد و هَلُمَّ جَرًّا، این مربوط به اصل خلقت عالم است.

مقدمهٔ دوم: تقدم و تأخر علی و معلولی

حوادث عالم

مقدمهٔ دوم: همان‌طوری که اصل خود این عالم وجود، علی أنحاء و علی مراتبه متقدّم و متأخّر بر یکدیگر هستند حوادثی که هم در این عوالم وجود اتفاق می‌افتند تقدّم و تأخر طبعی و علی و معلولی دارند؛ یعنی قضایایی که در عالم ماده و نبات و تغییر و

تبدّل احجار و اشجار و تمام تبدّلات و تغیّرات، بالتبعِ ماده و بالتبعِ تأخّر ماده از مراتب مافوق، متأخّر از مراتب مافوقشان هستند؛ چون هر پدیده‌ای نسبت به ذات خودش و در ارتباط با ذات خودش امکان ذاتی دارد و امکان ذاتی افتقار ذاتی و احتیاج ذاتی دارد و هر چیزی که ذاتاً در وجود و حدوث خود محتاج و مفتقر به غیر است، وجود و وجوب خود را از غیر می‌گیرد. بنابراین باید وجود او بالغیر باشد؛ چنان‌که وجوب او بالغیر است. یعنی وجود او به واسطه علت مافوق تحقق پیدا می‌کند، که آن علت مافوق عبارت است از صورت مثالی و برزخی که آن صورت مثالی و برزخی، تأثیر مستقیم در حدوث این پدیده مادی دارد و همان صورت مثالی و برزخی هم متأثر از صورت ملکوتی مافوق خود است و هَلُمَّ جَرّاً تا اینکه ما به اراده و مشیت اولی برسیم. و از اینجا است که پی می‌بریم بر اینکه این مسائل و حوادث در عالم خارج و در نفس الامر وجود دارند. یعنی سلسله علت و معلولیت نه تنها در خود ماده و در مراتب مادون ماده دخالت ذاتی

و تبعی دارد؛ بلکه در حوادثی هم که در عالم ماده اتفاق می افتد قطعاً باید سلسله علّیت و معلولیت را در اینجا لحاظ کنیم، این مقدمه دوم بود.

مقدمه سوم: زمان، شرط اساسی خلقِ ماده

مقدمه سوم اینکه تمام آنچه که در عالم - چه به خلق اول و چه به خلق ثانی و ثالث و رابع و امثال ذلک - از تغییر و تبدّلات به حرکت جوهری و به جمیع حرکات در کم و کیف و حوادث مادی تحقق پیدا می کنند، در ظرف زمان و در ظرف مکان متحقق می شوند. به عبارت دیگر در خلق و آثار و حوادث ماده، زمان، شرط ذاتی و شرط اساسی به حساب می آید.

در هر صورت زمان به عنوان مرور و گذشت، یک شرط اساسی برای خلق ماده است به نحوی که اگر ما زمان و مکان را برداریم - البته خود مکان و زمان یک بحث فلسفی است که آیا اینها اعتباری هستند یا حقیقی هستند - ماده نمی تواند خلق پیدا کند و تغییر و تبدّل در آن به وجود بیاید. قاعده و اساس برای خلقِ حوادث مادی عبارت از زمان است.

تلمیذ: خودش متأخّر از ماده است چگونه شرط

برای خلق ماده است؟

استاد: این در اصل کینونیت خلق، متأخر است؛ اما ما زمان را عبارت از مرور و یک گذشت به عنوان انتزاع عقلی از ماده می دانیم. یعنی در اصل خود ماده، در اصل تکوّن ماده، زمان نیست؛ به خاطر اینکه معلول برای مثال است. بنا بر این معنا ندارد [وقتی که] در آنجا زمان راه ندارد در ماده که در خلق است زمان راه داشته باشد؛ ولی صحبت در این است که عقل پس از خلق نسبتی بین این خلق با وجود خودش انتزاع و برقرار می کند؛ یعنی وجود این خلق را در دو مرحله لحاظ می کند و از آن زمان را انتزاع می کند.

درک انسان از زمان و مکان

فرض کنید اصلاً شما زمان را هم نمی دانید و اصلاً خورشیدی هم نیست، عالم ظلمات است و شما هم در هوا معلق هستید و هیچ گونه ارتباطی با زمین ندارید، هیچ گونه ارتباطی با جوانب خود ندارید؛ همین طور در هوا معلق هستید و نور، جسم در اطراف، حرارت و برودت احساس نمی کنید،

فقط خودتان هستید و خودتان، آیا زمان را احساس می‌کنید یا نمی‌کنید؟! بالأخره مرور را بر وجود خود که احساس می‌کنید؛ گرچه اصلاً زمانی وجود ندارد. یعنی اصلاً فرض کنید که خورشیدی در عالم نیست که ما بیست و چهار ساعت را بفهمیم، قمری در عالم نیست که ما لیل و نهار را بفهمیم، هیچ چیز را نمی‌فهمیم.

تلمیذ: موضوع خیال است، ما فرض می‌کنیم.

استاد: خیال نیست آقا جان، انتزاع است.

تلمیذ: بله، قوه خیال شاید اثبات این را بکند که یک مروری هست، بعضی قوه‌ها ...

استاد: ببینید همان‌طوری است که شما مکان را

احساس می‌کنید. ببینید شما اصلاً هیچ چیزی [را

نمی‌بینید] نه زمین را می‌بینید و نه چیزی. اصلاً یکی

از ادله تجرد نفس که شیخ‌الرئیس در شفا می‌آورد^۱

همین قضیه است، می‌گویند که فرض کنید اگر شما

به‌طور کلی در هوا معلق باشید و دستتان را هم به

بدنتان نزنید تا با تماس این دست با بدن، بخواهید

^۱ الاشارات و التنبیها، النمط الثالث فی النفس الأرضية و السماوية، ص

یک احساس جرمیت و جسمیت کنید و پاهای شما از هم جدا باشد و سرتان به هیچ جا تدلی نداشته باشد و دستتان هم همین طور، آیا در آنجا بدون اینکه وجود خود - وجود مادی - را احساس کنید خودتان را می‌یابید یا نمی‌یابید؟! [می‌یابید] درست شد؟! این «نفس» می‌شود. یعنی این یکی از ادله تجرد نفس است و بسیار دلیل خوبی است. حالا اگر شما بگویید که جسم هستید و پا، سر، دست و سایر اعضا دارید؛ تمام اینها را دیدید که پیدا کردید، این مکانیت خودتان و این مکان را در آنجا احساس می‌کنید یا نمی‌کنید؟! اینکه من باب مثال می‌توانید خودتان را از این نقطه به نقطه دیگری ببرید؛ یعنی فرض کنید الان در اینجا هستید یک حرکت کنید، همین که توانستید حرکت کنید احساس مکان در اینجا برای شما پیدا می‌شود، همین طور که توانستید حالت حرکت را با قبل از حرکت در نظر بگیرید این «زمان» می‌شود، درست شد؟!!

تحقق زمان در عالم ماده

پس برای خلق ماده و حوادث ماده نیاز به زمان

داریم، امکان ندارد بدون زمان حادثه‌ای در این عالم پیدا شود، حالا از آن طرف ما می‌بینیم که این زمان در عالم ماده تحقق پیدا می‌کند و اصلاً معلول ماده است؛ اگر ماده‌ای نباشد زمانی نیست. خلق این زمان اعتباری است و انتزاع عقلی است، چه اعتبار واقعی باشد، یعنی چه انتزاع واقعی باشد، یعنی نفس‌الامری داشته باشد یا صرف انتزاع عقل باشد، بر هر دو مبنا معلول برای خلق ماده است. اگر ماده‌ای وجود نداشته باشد دیگر زمان معنا ندارد، زمان یعنی گذشت ماده، وقتی که ماده نیست دیگر زمان یعنی چه؟! بنابراین آنچه که موجب خلق است و موجب بروز حادثه در عالم ماده است، مربوط به زمان است؛ اما در سلسله علیت که در آنجا دیگر زمان اصلاً به‌طور کلی معنا ندارد؛ یعنی وقتی که ما پا را از مرحله ماده بیرون گذاشتیم و وارد در مجردات شدیم به مجرد اوّل که مثال است برخورد کردیم، می‌بینیم که در عالم مثال زمان نیست - البته زمان متناسب با خودش هست اما نه این زمان و همین گذشت ماده - وقتی از مثال بالاتر رفتیم دیدیم در آنجا اصلاً زمان راه ندارد مکان دیگر در آنجا راه ندارد.

بنابراین آنچه که موجب حصول و حدوث تدریجی ماده و آثار ماده در عالم کون و فساد است عبارت است از زمان، که آن زمان معلول برای ماده است و چون ماده معلول برای مجرد است، پس معلوم می‌شود که در مجرد، زمان وجود ندارد، این هم مقدمهٔ سوم بود.

مقدمهٔ چهارم: تدریجی نبودن اراده و

مشیت علت‌العلل

مقدمهٔ چهارم در اینجا این است که آیا حوادث و قضایایی که در عالم هست در حدوث‌شان و در عوالم مافوق که سلسلهٔ علّی هست، نیاز به مرور زمان دارند؟ من باب‌مثال اراده و مشیت پروردگار، سال گذشته بر ایجاد یک حادثه‌ای در زمین تعلق گرفته است، یک سال باید بگذرد تا اراده و مشیت او بر وجود حادثهٔ دیگر در سال آینده تعلق بگیرد، آیا این‌طور است؟! ما گفتیم که در آنجا زمان نیست، وقتی که زمان نیست آیا این اراده و مشیّتی که ما می‌بینیم یکی یکی در عالم ماده انجام می‌گیرد؛ مثلاً زلزله امسال پیدا می‌شود، خسوف در دو ماه بعد پیدا می‌شود، حوادث پیدا می‌شوند، زید امروز به وجود

می آید، عمرو فردا به وجود می آید، این می میرد، آن به دنیا می آید، آن خراب می شود، آن آباد می شود، قمر و فلان به هم می خورند ف افلاک و کواکب دور هم دیگر می چرخند و کل نظام عالم تغییر می کند، اینکه ما اینها را تدریجی الحدوث می بینیم و بالواقع و بالحقیقه تدریجی الحصول می بینیم، آیا آن اراده ای که علت برای این است آن هم تدریجی است؟! گفتیم که در آنجا تدریج معنا ندارد، زمان معنا ندارد پس آن اراده و مشیت، اراده و مشیت واحده می شود ﴿وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَحْدَةً﴾^۱ اینجا است، البته ما فعلاً بحث آیات قرآن نداریم.

پس اگر بخواهیم در سلسله معالیل - البته اگر معلول، معلول ماده باشد و همین طور معالیل مادی عرضی باشد نه طولی - نگاه کنیم، مرور را مشاهده می کنیم و زمان را در آنجا دخیل می دانیم و تدریج را در آنجا بالعیان می بینیم؛ امروز زید زنده نیست فردا به وجود می آید، فردا از شکم مادرش بیرون می آید،

^۱ سوره قمر (۵۴) آیه ۵۰. افق وحی، ص ۱۱۶:

«اراده ما بر خلقت اشیاء احتیاج به تعدّد و مرور زمان و تدریج ندارد بلکه یک اراده، همه عالم خلق را بدون ذره ای کم و زیاد به وجود آورده است.»

الآن نیست پس فردا بزرگ می‌شود الآن کوچک است.

تو آنی کز آن یک مگس رنجه‌ای *** که امروز

سالار و سرپنجه‌ای^۱

امروز نمی‌توانی مگس را با دستت بپرانی، بعد کم‌کم بزرگ می‌شوی، بالغ می‌شوی، فلان می‌شوی، کم‌کم شاخ و شانه می‌کشی و دویست کیلو وزن پیدا می‌کنی، تو همین‌قدری بودی که در حال مرگ بودی! این تدریج الحصول را ما در واقع بالحقیقه می‌بینیم، حالا این تدریجی الحصول که بر یک علت مافوق متوقف است، آیا در علل مافوق هم تدریج وجود دارد یا در آنجا دفعتهً آن علت تحقق دارد و در عالم ماده تدریج پیدا می‌کند؟! اگر بگوییم که در آنجا هم تدریج دارد پس باید بگوییم که در آنجا هم زمان هست درحالی‌که در آنجا زمان نیست؛ چون زمان مخلوق و معلول برای ماده است.

تلمیذ: ﴿فِي يَوْمٍ ۖ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ

^۱ بوستان سعدی، باب هشتم، بخش ۲.

أَلَفَ سَنَةً ﴿١﴾ مربوط به کدام عوالم است؟! ^۲

استاد: از همین عالم ماده دیگر، یعنی از نظر درازا و

کشش مربوط به این می‌شود؛ یعنی وقتی که يك يوم

ربوبي را حساب کنید این‌طور برای انسان مجسم

می‌شود كَأَنَّ پنجاه‌هزار سال از عمرش می‌گذرد، نه

اینکه واقعاً آنجا مربوط به روز و شب است.

تلمیذ: بی حدی را نمی‌رساند؟

استاد: بله دیگر یعنی می‌خواهد همان سعه را

برساند، می‌خواهد بگوید که در شما این‌طور

می‌شود. فرض کنید که اگر جایی بر شما سخت

بگذرد یا به شما جایی خوش بگذرد [احساسات

متفاوت است] در کجا خوش می‌گذرد؟ فرض کنید

که با محبوب چهارده‌ساله شما را یک ماه در جزایر

من باب مثال ... بفرستند! آنجا [تا] بجنید می‌بینید که

ای بابا! یک ماه گذشت اصلاً نفهمیدم! اصلاً نفهمیدم

چه بود، چه شد، چه کار می‌کردم و کجا بودم. آقا جان

^۱ سوره معارج (۷۰) آیه ۴. معاد شناسی، ج ۶، ص ۲۳۴:

«[ملائکه و روح به‌سوی چنین خدایی عروج می‌کنند و بالا می‌روند] در روزی که مقدار آن پنجاه هزار سال است.»

^۲ جهت اطلاع بیشتر به الله شناسی، ج ۱، ص ۱۷۸ و معاد شناسی، ج ۶، ص ۲۳۴ رجوع شود.

یک ماه گذشته است! این برای شما واقعاً مثل یک ساعت است؛ یعنی واقعاً انگار شما یک ساعت احساس می‌کنید، مگر ما نمی‌گوییم که زمان یک انتزاع عقلی است؟! این عقل شما واقعاً در آنجا انتزاع یک ساعت را می‌کند. حالا اگر فرض کنید شما را گیر یک آدم بد اخلاق و ظالم به‌جای چهارده‌ساله انداختند مسئله عکس می‌شود.

آن دم که با تو باشم یک سال هست روزی ***
وان دم که بی تو باشم یک لحظه هست سالی^۱
وقتی که انسان در یک شرایطی قرار می‌گیرد و واقعاً احساس می‌کند یک سال بر او گذشته است یعنی دائماً می‌گوید که چرا تمام نمی‌شود؟! این آمد و این مدت بر حسب ادراک ذهن است.

تلمیذ: تکوینی نیست؟!

استاد: نه‌خیر، اصلاً جنبهٔ تکوینی ندارد.

تلمیذ: گذشت زمان در هر فرد فرق می‌کند.

استاد: فرق می‌کند.

تلمیذ: این یک ساعتی که ما داریم این اعتباری

^۱ دیوان حافظ، غزل ۴۶۴.

است که جعل شده است.

استاد: بله جعل شده است.

تلمیذ: یک ساعت متعارف است؟

استاد: بله، این یک ساعت متعارف است؛ یعنی فرض کنید که ما یک شمس و یک جرم و یک عرضی را در اینجا حساب می‌کنیم؛ بعد می‌گوییم که این عرض که از این نقطه که شمس بر او می‌تابد باید یک دور بچرخد به اینجا که برسد بیست و چهار ساعت می‌شود، حالا چه بر من سخت بگذرد یا بر من آسان بگذرد این یک امر متعارف است. در آن بحث قبض و بسط زمانی که بحث می‌شود، این مسئله دیگر پیش می‌آید.

تلمیذ: همان قضیه که فرمودید که در روح مجرد هم هست شخص رفت و شنا کرد و ...^۱

استاد: بله.

تلمیذ: این قضیه در کجا انجام شد؟! در عوالم ماده طی زمان شد یا در عوالم بالا طی زمان شد؟! یک ربع رفته و آمده است یک بچه پانزده‌ساله هم

^۱ روح مجرد، ص ۵۸۵: داستان مرد زرگر که برای او بسط الزمان شد.

استاد: این تا در آن عوالم بالا انجام نشود در ماده انجام نمی‌شود، حالا این خصوصیتش را که انطباع ماده در مجرد است. این همان مسئله بسیار مهم ربط حادث به قدیم است که به چه نحو بین این دو قضیه ربط برقرار کنیم، دیگر الآن وقت نیست.

اللهم صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ